زندگانی
چهارده معصوم علیهم السلام

محسن خرازی

بسم الله الرحمن الرحیم

زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام قسمت مربوط به امام سجاد علیه السلام

نویسنده:

محسن خرازی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام قسمت مربوط به امام سجاد علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان پیشوایان معصوم = زنـدگینامه چهارده معصوم = عنوان روی جلد: زندگینامه چهارده معصوم = عنوان دیگر: زندگانی چهارده معصوم

نام کتابخانه مرکزی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان

پدیدآورندهمولف : محسن خرازی

موضوعچهارده معصوم - سرگذشتنامه

شماره ردیف۲۹۸۴۶

شماره مدرک۳۳۴۹۹ = ۹۶۴۹۷۳۱۲۰۹

سرشناسه فارسیخرازی، محسن

محل انتشارقم = مسجد مقدس جمکران = ۱۳۸۶

صفحه۶۳۲ ص

کتابنامهکتابنامه بصورت زیرنویس

شناسه هاعنوان : زندگانی چهارده معصوم = عنوان : زندگینامه چهارده معصوم

رده بندی کنگره ۱۳۸۶ ،۹پ ۴ خ/،۵/ ۳۶،BP

فهرست نویسیربانی = ۱۳۸۷/۰۳/۰۸

ولادت پیشوای چهارم امام سجاد

نام آن گرامی «علی» و مشـهورترین لقبش «زین العابدین» و «سـجاد» است، در نیمه‌ی جمادی الاول به سال سـی و هشت هجری [۱] در مدینه چشم به جهان گشود، سرور شهیدان حضرت امام حسین علیه‌السلام پدر او، و «شهربانو» مادر گرامی اوست [۲].

ویژگیهای اخلاقی او

- یکی از بسـتگان امـام سـجاد علیه‌السـلام در حضور جمعی به آن گرامی ناسـزا گفت و رفت، امام به حاضـران فرمود: «گفتار او را شنیدیـد، اکنون دوست دارم همراه من بیاییـد تا پاسـخ مرا نیز بشـنوید». گفتنـد: «همراه شـما می‌آییم و چه خوب بود همان وقت که بـدگویی می‌کرد، شـما و مـا، پاسـخش را می‌دادیم». امـام بـا آنان به سوی خانه‌ی آن ناسـزاگو رفت، و در راه آیه‌ای را که اوصاف عـالی برخی از مؤمنان را شـرح می‌دهـد قرائت می‌فرمود: «... و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسـنین»؛ [۳] ... و فرو خورندگان خشم و درگذرندگان از مردم، و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد». همراهان که نخست گمان دیگری داشتند، دریافتند که امام برای تلافی نمی‌رود. [صـفحه ۲۵۶] به خانه‌ی آن مرد رسـیدند و امام او را صـدا زد و فرمود: «به او بگویید علی بن الحسـین آمـده است». او به گمـان آنکه امـام علیه‌السـلام برای تلافـی آمـده خود را آماده‌ی ستیزه ساخت و بیرون آمـد. امام فرمود: «برادرم! تو چنـد دقیقه پیش نزد من آمـدی و حرفهـایی زدی، اگر آنچه گفتی در من هست، از خـدا می‌خواهم مرا بیـامرزد... و اگر آنهـا در من نیست از خـدا می‌خواهم تو را بیـامرزد». نرمش عظیم امـام مرد را شـرمنده سـاخت، پیش آمـد؛ پیشـانی امام را بوسـید و

گفت: «آنچه گفتم در شما نبود، اعتراف می کنم که خود به آنچه گفتم سزاوارترم» [۴] . - امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:در مدینه بطالی (دلقکی) بود که با کارهای خود مردم را می‌خندانید، ولی خودش می گفت تاکنون نتوانسته‌ام علی بن الحسین را بخندانم. روزی هنگام عبور امام علیه‌السلام، عبای آن حضرت را از دوش او برداشت و رفت! امام علیه‌السلام به کردار زشت او توجهی نفرمود. همراهان امام عبا را گرفته آوردند. امام علیه‌السلام پرسید: «او که بود؟» گفتند: «دلقکی است که مردم را می‌خنداند». امام فرمود به او بگویید: «ان لله یوما یخسر فیه المبطلون؛ خدای را روزی است که در آن روز یاوه سرایان و بیهوده کاران به زیان کاری خود پی می‌برند» [۵] . - «زید بن اسامه» به حال احتضار در بستر افتاده بود، امام سجاد علیه‌السلام به رسم عیادت به بالین او آمد، زید می گریست، آن گرامی پرسید: «از چه می گریی؟» گفت: «پانزده هزار دینار قرض دارم و اموالم به میزان بدهکاریم نیست». فرمود: «گریه مکن، بدهی تو بر عهده‌ی من، من همه را می‌پردازم، و همچنان که فرموده بود پرداخت». [۶] . - امام سجاد علیه‌السلام شبها را برای بینوایان و نیازمندان مدینه ناشناخته نان می‌برد و به آنها کمک مالی می کرد، چون درگذشت، دریافتند آن ناشناس نان آور حضرت علی بن الحسین، امام سجاد علیه‌السلام بوده است و نیز پس از وفات امام معلوم شد زندگی صد خانوار از مستمندان مدینه را به طور دائم اداره می کرده است و آنان نمی‌دانستند که اداره کننده‌ی زندگیشان علی بن الحسین علیه‌السلام است». [۷] . - یکی از فرزندان خواهر امام سجاد علیه‌السلام می گوید: «مادرم همیشه به من سفارش می کرد که با دایی خود، علی بن الحسین علیه‌السلام، معاشرت داشته باشم. هیچگاه خدمت آن حضرت [صفحه ۲۵۷] نرسیدم مگر آنکه از محضر او بهره‌مند برخاستم؛ گاه از دیدار بیم و تواضع او در پیشگاه خدا، بیم و تواضع قلبی می‌یافتم و گاه از دانش بیکران او بهره‌مند می‌شدم». [۸] . امام باقر علیه‌السلام می‌فرمود: «پدرم هنگام نماز همچون برده‌ی افتاده‌ای بود که در پیشگاه پادشاه بزرگی بر پای ایستد، از بیم خدا می‌لرزید و رنگش دگرگون می‌شد، و نماز را چنان به جا می‌آورد که گویی آخرین نماز اوست...». [۹] .

عظمت امام سجاد علیه السلام

هشام فرزند عبدالملک اموری در ایام حج به مکه آمده بود، هنگام طواف انبوه مردمان چنان بسیار بود که هشام به «حجر الاسود» دسترسی نیافت، ناچار به انتظار در کناری نشست تا انبوه مردم طواف کنند. دراین هنگام چهارمین امام زین العابدین علیه‌السلام به مسجد الحرام آمد و به طواف پرداخت، مردمان با دیدار امام راه را برای او باز کردند و آن گرامی با آسودگی به حجر الاسود نزدیک شد و «استلام» [۱۰] نمود، هشام از دیدار عظمت امام و احترامی که مردم به او می کردند سخت ناراحت شد. یک تن از شامیان از هشام پرسید: «این مرد کیست که مردمان این چنین او را بزرگ می‌دارند؟» هشام از بیم آنکه مبادا شامیان به آن گرامی مایل شوند و به او روی آورند گفت: «او را نمی‌شناسم.» «فرزدق» که شاعری معروف و آزاده بود حضور داشت، بی درنگ در پاسخ هشام به پای خاست و گفت: «من او را می‌شناسم» و قصیده‌ای طولانی در مدح امام علیه‌السلام سرود. اشعار فرزدق چنان شیوا و در مدح امام گویا بود که هشام را چون حیوانی زخم دیده برآشفت، پس فرمان داد تا فرزدق را به زندان برند. امام علیه‌السلام چون از زندانی شدن فرزدق آگاه شد، صله‌ای [۱۱] برای او فرستاد، فرزدق با اخلاص درمها را برگردانید و پیام داد که من این اشعار را به خاطر خدا و پیامبر سرودم. امام علیه‌السلام خلوص و درستی او را تصدیق فرمود و دیگر بار آن پول را برای فرزدق فرستاد و او را سوگند داد که صله را بپذیرد، و اجر آخرتش نیز محفوظ باشد و فرمود به او بگویید که: «ما از دودمان نیکی و احسانیم، و آنچه عطا کنیم باز پس نگیریم...». فرزدق صله را پذیرفت و شاد خاطر گشت. [۱۲] . [صفحه ۲۵۸]

امام مسلمانان را بیدار می‌کند

بدون شک به اسیری رفتن اهل بیت امام حسین علیه‌السلام در به ثمر رساندن قیام مقدس آن حضرت نقش بسیار موثری داشته

است. چرا که اگر آنان در این سفر اسارت با کمال بردباری و شهامت فاجعه‌ی کربلا را برای مردم باز گو نمی‌کردند، و نیز مردم از نزدیک آنان را نمی‌دیدند هرگز شهادت امام تا این حد شهرت پیدا نمی‌کرد و بنی امیه به ویژه یزید تا این اندازه مفتضح و رسوا نمی‌شدند. خاندان امام حسین علیه‌السلام بر خلاف سایر اسیران و بر خلاف تصور بیشتر مردم آن روزگار که آنان را شکست یافته می‌پنداشتند، به هر جا می‌رفتند از پیروزی خود و شکست دشمن سخن می‌گفتند، و خود را پیروز و سرافراز و یزیدیان را بدبخت و شکست خورده معرفی می‌کردند. در میان بازماندگان فاجعه‌ی بیش از همه امام گرامی زین العابدین علیه‌السلام و حضرت زینب کبری علیهاالسلام در بیدار ساختن مردمان مؤثر بودند. امام سجاد علیه‌السلام با آنکه هنگام شهادت پدرش بیمار بود، طبیعی است که تا چندی آثار آن بیماری در اندام آن حضرت باقی بوده است، و نیز از شهادت پدر و برادران و یاران دلی سخت غمناك و اندوهگین داشت، ولی در عین حال این رنج‌ها مانع انجام وظیفه‌ی او نشد و از هر فرصتی برای روشن ساختن افکار مردم استفاده کرد. در کوفه هنگامی که مردم از شنیدن خطابه‌های آتشین حضرت زینب و خواهرش و فاطمه‌ی صغری شرمگین شده بودند و به گریه و شیون پرداختند، امام علیه‌السلام فرمود ساکت شوید، بی درنگ همه ساکت ماندند، آن گرامی پس از ثنای الهی و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای مردم... من علی فرزند حسین بن علی بن ابیطالبم، من فرزند آنم که اموالش را غارت کردند و خاندانش را به اسارت به این جا آوردند، من فرزند آنم که او را در کنار فرات کشتند بی آنکه خونی ریخته باشد، یا حقی بر گردن او باشد. ای مردم! به خدا سوگندتان می‌دهم آیا می‌دانید که شما به پدرم نامه نوشتید و او را به کوفه فرا خواندید، و چون به سوی شما آمد او را کشتید؟ ای مردم! شما در رستاخیز چگونه با پیامبر روبرو خواهید شد، آنگاه که به شما بگوید خاندان مرا کشتید، و حرمت مرا رعایت نکردید، پس شمایان از امت من نیستید؟» کلمات امام علیه‌السلام چون طوفانی مردم کوفه را برآشفت، فریاد زاری از گوشه و کنار برخاست. کوفیان می‌گریستند و یکدیگر را ملامت می‌کردند که هلاك و بدبخت شده‌اید و خود نمی‌دانید. [۱۳] . [صفحه ۲۵۹] به این ترتیب امام وجدان‌های خفته را برانگیخت و عظمت فاجعه را مجسم ساخت، و کوفیان را از جنایتشان آگاه کرد. خاندان امام حسین را به کاخ ابن زیاد بردند، ابن زیاد وقتی امام سجاد را دید پرسید: «او کیست؟» گفتند: «علی بن الحسین است». گفت: مگر «علی بن الحسین» را خدا نکشت؟! امام فرمود: «برادری داشتم نام او هم علی بود، مردم او را کشتند». ابن زیاد گفت: «نه، خدا او را کشت.» امام فرمود: «الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها؛ خداوند به هنگام مرگ جانها را می‌گیرد...». [۱۴] . ابن زیاد گفت: «هنوز جرأت جوابگویی در برابر مرا داری؟ و با تکبر به مأمورانش دستور قتل امام را داد. زینب کبری به اعتراض برخاست و گفت: «تو هیچ کس از ما را باقی نگذاشته‌ای اگر تصمیم به قتل علی بن الحسین داری مرا نیز همراه او بکش». امام علیه‌السلام به حضرت زینب علیها السلام فرمود: «شما چیزی به او نگویید من خود با او صحبت می‌کنم». و رو به پسر زیاد کرد و فرمود: «ای پسر زیاد! آیا مرا به کشتن تهدید می‌کنی و بیمم می‌دهی؟ مگر نمی‌دانی که کشته شدن عادت ما و شهادت کرامت ماست...». [۱۵] .

در شام

در شام امام را در حالی که با چند تن دیگر از خاندان به یک ریسمان بسته بودند به کاخ یزید در آوردند. امام با شهامت و دلیری به یزید رو کرد و فرمود: «ما ظنك برسول الله لو رأنا موثقین فی الحبال؛ ای یزید! چه گمان به رسول خدا می‌بری اگر آن گرامی ما را چنین بسته در بند بیند؟» همین جمله‌ی کوتاه و قاطع امام، چنان حاضران را تهییج کرد که همگان به گریستن پرداختند. [۱۶] . یکی از مسلمانان می‌گوید در شام بودم که اسیران آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را آوردند، و در بازار شام، درب مسجد، همان جایی که معمولا سایر اسیران را نگه می‌داشتند باز داشتند. [صفحه ۲۶۰] پیرمردی از شامیان پیش رفت و گفت: «سپاس خدای را که شما را هلاك کرد و فتنه را خاموش ساخت» و از این گونه بسیار بدگویی کرد. وقتی سخنش پایان یافت، امام زین

العابدین علیه‌السلام به او فرمود: «گفتارت را شنیدم، آنچه از دشمنی و کینه در دل داشتی آشکار ساختی، اکنون تو نیز همچنان که من به گفتارت گوش کردم سخنم را بشنو». گفت: «بگو». فرمود: «آیا قرآن خوانده‌ای». - «خوانده‌ام». - «آیا این آیه را خوانده‌ای: «قل لا- اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی؛ [۱۷] بگو ای پیامبر من از شما پاداشی جز دوستی اهل بیت و خویشان و بستگانم نمی‌خواهم». پیرمرد گفت: «آری خوانده‌ام». آنگاه امام فرمود: «اهل بیت و خویشان پیامبر مائیم». آیا این آیه را خوانده‌ای: «آت ذا القربی حقه؛ [۱۸] حق ذی القربی را بده». - «آری خوانده ام». - «ماییم ذوالقربی که خدا به پیامبرش فرمود حق آنان را بده». - آیا واقعا آنان شما هستید. - آری. آیا آیه‌ی خمس را خوانده‌ای «و اعلموا انما عنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی؛ [۱۹] بدانید آنچه بدست می‌آورید پنج یک آن از آن خدا و پیامبر و ذی القربی است». - آری خوانده‌ام. - ما ذو القربی هستیم... آیا آیه‌ی «تطهیر» را خوانده‌ای «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا؛ [۲۰] همانا خداوند اراده فرموده که هر گونه آلودگی را از شما اهل بیت دور دارد، و پاکتان سازد پاک ساختنی». پیرمرد دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرد و سه بار گفت: «پروردگارا توبه کردم»، خدایا از دشمنی با خاندان پیامبر توبه کردم و از کشندگان آنان بیزارم، من پیش از این قرآن را خوانده بودم اما این حقایق را نمی‌دانستم». [۲۱] . [صفحه ۲۶۱]

امام در مسجد شام

در مسجد جامع شام، یزید به یکی از خطیبان دستور داد به منبر بر آید و امیرمؤمنان و امام حسین علیهاالسلام را به زشتی یاد کند. خطیب بر منبر نشست و دهان به دشنام گشود و از آن دو گرامی بسیار بدگویی کرد، و یزید و معاویه را ستود. امام سجاد علیه‌السلام حضور داشت، با صدای بلند فرمود: «وای بر تو ای خطیب! خشنودی آفریده (یزید) را به خشم آفریدگار خریدی، و بدین گونه جای خویش را در دوزخ آماده می‌کنی». آنگاه به یزید رو کرد و فرمود: «بگذار بالای این چوب‌ها (منبر) بروم و سخنی بگویم که خدا را خشنود سازد و حاضران را اجر و ثواب باشد». یزید ابتدا نپذیرفت، ولی مردم اصرار کردند که بپذیرد. یزید گفت: «اگر او به منبر فراز آید جز با رسوایی من و خاندان ابوسفیان فرود نخواهد آمد». گفتند: «مگر او چه می‌تواند بگوید؟». گفت: «او از خاندانی است که دانش را از کودکی با شیر بدیشان خورانده‌اند». مردم بیشتر اصرار کردند، یزید موافقت کرد و امام بر منبر قرار گرفت. خدای را ستود و بر پیامبر درود فرستاد و فرمود: «سپاس خدای را که بی ابتداست و ذات جاویدش تمامی ندارد، اولی است بی اول، و آخری است بی آخر، پس از نابودی همه‌ی مخلوقات او باقی و برجاست. [۲۲] . ای مردم... خداوند به ما دانش، بردباری، سخاوت، فصاحت، دلیری و دوستی در دلهای مؤمنان عطا فرمود... پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از ماست، صدیق این امت، امیر مؤمنان علی علیه‌السلام، از ماست، جعفر طیار از ماست، حمزه‌ی سید الشهداء از ماست، امام حسن و امام حسین دو نواده‌ی پیامبر از ما هستند... [۲۳] . ... من فرزند مکه و منی، فرزند زمزم و صفا هستم، من فرزند آن بزرگواری هستم که «حجر الاسود را با اطراف عبا برداشت. [۲۴] . من فرزند بهترین کسی هستم که احرام بست و طواف و سعی نمود و حج به جا آورد. من فرزند کسی هستم که - در یک شب از «مسجد الحرام» - به «مسجد الاقصی» برده شد. [۲۵] . من فرزند کسی هستم که خداوند بزرگ به او وحی کرد. [صفحه ۲۶۲] من فرزند حسینم که در کربلا کشته شد. من فرزند محمد مصطفی هستم. من فرزند فاطمه‌ی زهرایم. من فرزند خدیجه‌ی کبرایم. من فرزند کسی هستم که به خون خویش غوطه‌ور شد...». [۲۶] . مردم هیجان زده امام را می‌نگریستند، و امام با هر جمله عظمت خاندان خویش و ژرفای شهادت حسینی را بیشتر بر مردم نمایان می‌ساخت. کم کم چشم‌ها دراشک نشست و گریه‌ها به آرامی گلوگیر شد و ناگهان صدای گریه بی‌تابانه از هر گوشه برخاست یزید بیمناک شد و برای ساکت کردن و جلوگیری از ادامه‌ی سخن امام به مؤذن فرمان داد اذان بگوید. فریاد مؤذن برخاست... - الله اکبر امام همچنان بر منبر بود، فرمود: «الله اکبر و اعلی و اجل و اکرم مما اخاف و احذر؛ آری خدا بزرگتر و برتر و جلیل‌تر و گرامی‌تر از هر چیزی است

که از آن می‌ترسم». - اشهد ان لا اله الا الله امام فرمود: «آری گواهی می‌دهم با هر گواهی دهنده که هیچ معبودی و پروردگاری جز او نیست». - اشهد ان محمدا رسول الله سرها همه به زیر بود، و مردم اندیشمندانه اذان و پاسخ امام را گوش می‌کردند، با نام محمد صلی الله علیه و آله و سلم چشم‌ها از زمین برخاست و به سوی امام برگشت، پرده‌ای از اشک نگاه‌ها را تار می‌کرد؛ گویی در چهره‌ی امام پیامبر را می‌جستند. امام عمامه از سر برگرفت و فریاد زد: «ای مؤذن به همین محمد سوگند اندکی درنگ کن». مؤذن ساکت ماند و مردمان ساکت‌تر، و یزید سخت درمانده بود و رنگش دگرگون، که اذان نیز نتوانسته بود امام را ساکت سازد. امام به یزید رو کرد و فرمود: «ای یزید! این رسول عزیز و گرامی جد من است یا جد تو؟ اگر بگویی جد توست همه می‌دانند دروغ می‌گویی، و اگر می‌گویی جد من است، چرا پدرم را کشتی و اموالش را به تاراج دادی، و خاندانش را به اسیری آوردی؟! ... ای یزید! با چنین کارهایی، محمد را پیامبر خدا می‌دانی و رو به قبله می‌ایستی و نماز می‌خوانی؟ وای بر تو که جد و پدرم در قیامت با تو در ستیز باشند». [صفحه ۲۶۳] یزید به مؤذن دستور داد که اقامه‌ی نماز بگو: ولی مردم سخت ناراحت شدند و حتی عده‌ای نماز نخوانده از مسجد بیرون رفتند. [۲۷] . تاریخ بهترین بازگو کننده‌ی تأثیر خطابه‌ها و کلمات امام در این سفر است چرا که در شام با آنکه یزید قصد قتل امام سجاد را داشت مجبور شد آن گرامی و همه ی «اهل بیت» را با احترام و بی مزاحمت به مدینه بازگرداند، و نیز طولی نکشید که پرچم‌های انقلاب و مخالفت با رژیم اموی در عراق و حجاز به اهتزاز در آمد و هزارها مرد به خونخواهی سرور شهیدان قیام کردند، و بی گفتگو، اسارت خاندان امام حسین علیه‌السلام و خطابه‌ها و گفتگوهای آنان با مردم، و به ویژه خطبه‌های مؤثر امام سجاد علیه‌السلام در فرصت‌های گوناگون، متمم و به انجام رساننده‌ی هدفهای شهادت سرور شهیدان امام حسین علیه‌السلام بوده است. [صفحه ۲۶۴]

امام بیمار

بسیاری از مردم بی خبر هنگامی که نام امام چهارم را می‌برند، لقب «بیمار» را نیز به آن می‌افزایند، و شاید چنین می‌پندارند که آن بزرگوار همواره رنجور و بیمار بوده است، و به همین جهت برخی آن امام گرامی را با چهره‌ای زرد و روحی افسرده در ذهن خویش ترسیم می‌کنند. اما واقعیت غیر از این است، و آنان که با تاریخ زندگانی آن گرامی آشنایی دارند می‌دانند که حضرتش در تمام عمر بیمار نبوده، و فقط مدت کوتاهی در ایام شهادت پدرش در کربلا بیمار بوده است و در حقیقت خدای بزرگ او را در آن روزها با همین وسیله حفظ فرمود تا یزیدیان از او دست بردارند و با ماندن او انجام وظایف امامت آن حضرت ادامه یابد و آینده‌ی اسلام و امت تأمین گردد. اینک متن چند روایت درباره‌ی بیماری آن حضرت: - در ارشاد مفید می‌خوانیم: «شمر با گروهی از سپاهیان به سوی خیمه‌ها آمد، علی بن الحسین بیمار و بر بستری خوابیده بود». [۲۸] . - تذکرة الخواص می‌نویسد: «علی بن الحسین را چون بیمار بود نکشتند». [۲۹] . در طبقات آمده است: «پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام، شمر به سوی علی بن الحسین آمد و او بیمار بود، شمر به همراهان خود گفت او را هم بکشید، یکی از همراهان گفت: سبحان الله، آیا این جوان را با آنکه بیمار است و در پیکار هم شرکت نکرده باشیم؟! در این هنگام «عمر سعد» رسید و گفت: به این زنان و این بیمار کاری نداشته باشید». [۳۰] . [صفحه ۲۶۵] - و برخی نیز نوشته‌اند که بیماری آن حضرت یا اثر آن تا ورود به کوفه ادامه داشته است. [۳۱] . جز این چند روز در هیچ تاریخی دیده نمی‌شود که امام سجاد تا پایان عمر یا بیشتر عمر را بیمار بوده باشد، و قرینه‌هائی در دست است که آن بزرگوار مانند سایر امامان در سرتاسر زندگی جز چند مورد کوتاه از سلامتی کامل برخوردار بوده [۳۲] و به انجام وظایف امامت اشتغال داشته است. [صفحه ۲۶۶]

امام چهارم با زمامداران عصر جدید

امام سجاد علیه‌السلام در روزگار امامت خویش با زمامداران ستمگری مواجه بود، «یزید»، «عبدالله بن زبیر»، «مروان حکم»، «عبدالملک بن مروان» و «ولید بن عبدالملک» حکمرانان بیدادگری بودند که در دوران امامت حضرت زین العابدین علیه‌السلام هر یک مدتی بر جامعه‌ی مسلمانان فرمانروایی کردند. برای آشنایی با اوضاع آن زمان گوشه‌هایی از جنایات این بیدادگران را یاد می‌کنیم: - پس از شهادت سرور شهیدان امام حسین علیه‌السلام، گروهی از مردم مدینه در سال شصت و دو هجری به شام رفتند، و از نزدیک مشاهده کردند که یزید شراب می‌نوشد و سگ بازی می‌کند، روز و شب به عیش و نوش و گناهان دیگر می‌گذراند، اینان به مدینه بازگشتند و دیده‌ها را برای مردم بازگو کردند، مردم مدینه که از قتل امام حسین علیه‌السلام نیز سخت خشمگین بودند علم مخالفت برافراختند. [۳۳] یزید برای سرکوبی مخالفان سپاهی به فرماندهی مردی پلید به نام مسلم بن عقبه به مدینه فرستاد، سپاهیان یزید سه روز مدینه را غارت کردند و به قتل عام پرداختند و ده هزار نفر را کشتند، و از هیچ بی عفتی و جنایتی فرو گذار نکردند. [۳۴] . - در سال شصت و چهار هجری پس از مرگ یزید فرزندش معاویه به جای او بر مسند حکومت نشست و پس از مدت کوتاهی (چهل روز یا سه ماه) به منبر رفت و استعفای خود را اعلام و از حکومت برکنار شد. [۳۵] . - با مرگ یزید، عبدالله بن زبیر که سالها در طمع خلافت و حکومت بود در مکه بپا [صفحه ۲۶۷] خاست، و مردم حجاز و یمن و عراق و خراسان نیز با او بیعت کردند، در شام مروان بن حکم پس از استعفای معاویهٔ بن یزید با توطئه به حکومت رسید و به مخالفت با عبدالله بن زبیر پرداخت و با دسیسه و نیرنگ، شام و سپس مصر را به تصرف خود درآورد؛ ولی حکومتش طولی نکشید و با فاصله‌ای کوتاه درگذشت و پسرش «عبدالملک» به جای او نشست. [۳۶] . - عبدالملک در سال شصت و پنج هجری به حکومت رسید و پس از تحکیم موقعیت خود و تسلط بر شام و مصر در سال هفتاد و سه هجری عبدالله بن زبیر را در مکه محاصره و دستگیر نمود و به قتل رسانید. [۳۷] . عبدالملک مردی بیرحم و بخیل و ستمگر بود، روزی به سعید بن مسیب گفت: «من آنچنان شده‌ام که از انجام کار نیک مسرور نمی‌شوم و از کار زشت بدم نمی‌آید». سعید به وی گفت: «معلوم می‌شود دلت کاملا مرده است». پس از کشته شدن عبدالله بن زبیر در خطبه‌ای به مردم گفت: «هر کس مرا به تقوی و پرهیزگاری دعوت کند گردنش را می‌زنم». [۳۸] . از جنایات بزرگ عبدالملک فرمانروا ساختن حجاج بن یوسف ثقفی در بصره و کوفه است، حجاج از خونریزترین و رذل‌ترین چهره‌های حکومت اموی است. او که سادیسم جنایت و خونریزی داشت وحشیانه به آزار و شکنجه و کشتار مردم پرداخت و به ویژه به نابودی شیعیان حضرت علی علیه‌السلام همت گماشت و در مدت حکومت خود حدود صد و بیست هزار نفر را کشت. [۳۹] . عبدالملک شدیدا مراقب امام سجاد علیه‌السلام بود، و می‌کوشید تا از رفتار امام سوژه‌ای بدست آورد و بدان بهانه بر امام سخت بگیرد یا توهینی برساند. امام سجاد با یکی از کنیزان که آزاد کرده‌ی خودش بود ازدواج کرد، جاسوسان عبدالملک جریان را به او خبر دادند و عبدالملک نامه‌ای توهین آمیز به امام نوشت که: «به من خبر رسید تو با کنیز آزاد کرده‌ی خود ازدواج کرده‌ای در حالی که در قریش زنان سرشناسی هست که ازدواج با آنان موجب عظمت و افتخار تو می‌بود، و از آنان فرزندان شایسته‌ای نصیبت می‌شد، تو با این ازدواج نه ملاحظه‌ی خود را کرده‌ای و نه برای فرزندانت راه بزرگی باقی گذاشته‌ای. و السلام». امام علیه‌السلام در پاسخ نوشت: «نامه‌ی تو به من رسید، مرا به ازدواج با کنیز آزاد شده‌ام نکوهش کرده‌ای و پنداشته‌ای در زنان قریش کسانی هستند که ازدواج با آنان موجب مجد و عظمت من می‌شود و فرزندان نجیب نصیبم می‌گردد؛ در حالی که هیچ کس در بزرگواری از پیامبر خدا برتر نیست (یعنی ما از خاندان پیامبریم و خاندانی برتر از ما نیست که ازدواج با آنان موجب [صفحه ۲۶۸] بزرگی ما شود)... آنکه در دین خدا پاک باشد هیچ چیز به شخصیت او زیان نمی‌رساند. خدای بزرگ به وسیله‌ی اسلام پستی و کمبود را از میان برداشته (هر کس مسلمان شود بزرگوار است گرچه فقیر یا برده باشد و ازدواج با او هیچ عیبی ندارد)...». [۴۰] . عبدالملک یک بار برای توهین به امام علیه‌السلام و نیز برای ایجاد ترس و وحشت در مردم و جلوگیری از هر گونه فعالیت، امام را با سختگیری به شام جلب کرد و دوباره به مدینه بازگرداند. [۴۱] . - پس از مرگ عبدالملک در سال هشتاد و شش هجری فرزندش ولید

به جای او نشست، ولید نیز مردی ستمگر و بی‌پروا بود، جلال الدین سیوطی درباره او می‌نویسد: «کان الولید جبارا ظالما». [۴۲] . ولید در اولین سخنرانی خود گفت: «هر کس در برابر ما گردنکشی کند، او را می‌کشیم و هر کس سکوت کند، درد سکوت، او را خواهد کشت». [۴۳] . ولید هم مانند دیگر زمامداران ستمگر آن زمان از شهرت و محبوبیت امام علیه‌السلام هراسان بود و از شخصیت علمی و روحانی آن گرامی رنج می‌برد، و می‌ترسید مردمان پیرامون او گرد آمده، برای سلطنت و حکومت او خطری تولید شود. از این رو نتوانست وجود امام چهارم را در جامعه‌ی مسلمانان تحمل کند و به دسیسه، آن گرامی را مسموم ساخت. [۴۴] . با نگرشی به اوضاع دوران امامت حضرت سجاد علیه‌السلام که سرتاسر مقارن با آشوبها و بحران‌های گوناگون اجتماعی بود و با توجه به وجود زمامداران ستمگر و جنایتکار و مراقبت‌های شدید آنان از امام، و نیز با توجه به نبودن یاران با ایمان و مجاهد و فداکار، به این نتیجه می‌رسیم که آن گرامی جز مبارزه‌ی منفی و پرورش شاگردانی ممتاز و نشر آثار علمی و اخلاقی چاره‌ی دیگری نداشت. در راه مکه شخصی به اعتراض به آن حضرت گفت: «جهاد و سختی آن را رها کرده و به حج که کار آسانی است پرداخته‌ای؟!» امام علیه‌السلام فرمود: «اگر یارانی با ایمان و فداکار داشتیم جهاد و مبارزه از حج بهتر می‌بود». [۴۵] . ابوعمر نهدی می‌گوید که امام سجاد علیه‌السلام می‌فرمود: «ما در مدینه و مکه بیست نفر دوست (واقعی و فداکار) نداریم». [۴۶] . [صفحه ۲۶۹]

امام و تعلیم و تربیت مسلمانان

پس از واقعه‌ی کربلا و بازگشت به مدینه یکی از برنامه‌های امام سجاد علیه‌السلام نشر احادیث و علوم اسلامی به وسیله‌ی گروهی از مسلمانان و نیز تربیت آنان بود. شیخ طوسی صد و هفتاد نفر را که از اصحاب حضرت سجاد بوده‌اند، و یا از آن امام روایت کرده‌اند نام می‌برد [۴۷] و ما برای نمونه سه تن از یاران چهارمین امام را یاد می‌کنیم: ۱- سعید بن مسیب؛ امام چهارم خود درباره‌ی سعید بن مسیب می‌فرمود: «سعید به آثار گذشته از همه‌ی مردم داناتر است، و در روزگار خود فهمش از همه بیشتر است». [۴۸] . ۲- ابوحمزه ی ثمالی؛ امام هشتم علیه‌السلام فرموده است: «ابوحمزه در زمان خویش همچون سلمان بود در زمان او». [۴۹] . ۳- سعید بن جبیر؛ از نظر علمی چنان راه یافته و دانشمند بود که می‌گفتند: «بر روی زمین کسی نیست که به دانش فرزند جبیر نیازمند نباشد» [۵۰] . سعید بن جبیر را دستگیر کردند و نزد حجاج ثقفی آوردند. حجاج گفت: «تو «شقی بن کسیر» هستی نه «سعید بن جبیر». [۵۱] . سعید گفت: «مادرم بهتر می‌دانست که مرا سعید نامید». حجاج پرسید: «درباره‌ی ابوبکر و عمر چه عقیده داری، در بهشتند یا دوزخ؟ (با این پرسش [صفحه ۲۷۰] می‌خواست سعید چیزی بگوید تا آن را بهانه‌ی قتل او قرار دهد)». سعید گفت: «اگر به بهشت روم و بهشتیان را ببینم آنگاه خواهم دانست که اهل بهشت چه کسانند و اگر به دوزخ درآیم و دوزخیان را بنگرم، آنان را خواهم شناخت». حجاج پرسید: «در مورد خلفا چه عقیده داری؟» سعید: «من وکیل آنها نیستم». حجاج: «کدامیک از خلفا را بیشتر دوست داری؟» سعید: «آن را که آفریدگار جهان از او خشنودتر است». حجاج: «از کدام یک خشنودتر است؟» سعید: «خدایی که دانای رازها و پنهان‌هاست این را می‌داند». [۵۲] . حجاج: «چرا نمی‌خندی؟» سعید: «چگونه بخندد آفریده‌ای که از خاک آفریده شده و ممکن است آتش او را نابود کند.» حجاج: «پس چرا ما شاد و خندانیم؟» سعید: «دلهای مردم یکسان نیست». حجاج دستور داد جواهراتی آوردند و پیش سعید نهادند. سعید گفت: «اگر این ثروت را اندوخته‌ای تا از سختی رستاخیز نجات یابی بر تو سرزنشی نیست، وگرنه قیامت چنان وحشتزاست که مادران کودکان شیرخوارشان را فراموش می‌کنند، پس در اندوختن ثروت ثمری نیست مگر آن مقدار که پاک و خالص باشد». حجاج امر کرد وسائل عشرت و آلات موسیقی آوردند. سعید گریان شد. حجاج: «دوست داری چگونه تو را بکشم؟!» سعید: «هرگونه که خود مایلی، به خدا سوگند هر طور مرا بکشی، خدا تو را در آخرت به همان گونه می‌کشد.» حجاج: «میل داری عفوت کنم». سعید: «اگر عفوی باشد فقط از آن خداست، ولی از تو هرگز بخشش نمی‌طلبم.» حجاج دستور داد بساط قتلش را بگسترند، سعید گفت: «وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض، حنیفا و ما انا من

المشرکین؛ به سوی آن کسی روی مستقیم می‌دارم که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و من مسلمانم و از مشرکان نیستم.». [۵۳] . حجاج گفت: «رویش را از قبله بگردانید.» [صفحه ۲۷۱] سعید گفت: «فاینما تولوا فثم وجه الله؛ به هر سو رو کنید خدا در همان سو است». [۵۴] . حجاج گفت: «رویش را بر خاک گذارید». سعید خواند: «منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارهٔ اخری؛ شما را از خاک آفریدیم و باز به خاک بر می‌گردانیم و بار دیگر از خاک بیرونتان می‌آوریم». [۵۵] . حجاج گفت: «سرش را جدا کنید». سعید گفت: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و ان محمدا عبده و رسوله؛ سپس گفت: بار خدایا! پس از من او را بر هیچ کس مسلط مکن». لحظه‌ای بعد خون پاک «سعید بن جبیر» به فرمان حجاج ریخته شد. [۵۶] . سعید بن جبیر از پیروان واقعی امام علیه‌السلام بود و آن حضرت او را گرامی می‌داشت و سبب اصلی قتل او به وسیله‌ی حجاج نیز همین ارتباط او با امام علیه‌السلام بود. [۵۷] . [صفحه ۲۷۲]

صحیفه‌ی سجادیه

توجه به دعا و یاری خواستن از خدا و خواندن خداوند به هنگام مشکلات و نیازمندی‌ها انگیزه‌ی فطری دارد، و به همین جهت هنگامی که دست آدمی از همه وسیله‌ها کوتاه می‌شود و راهها را به روی خود بسته می‌یابد، خود به خود دست به سوی قدرت برتر و رحمت گسترده‌ی خدا برمی‌دارد و او را می‌خواند و از او می‌خواهد، به راستی نیز وجدان به این وسیله در طوفان هر مشکلی آرامش می‌یابد، و اضطراب و نگرانی کاهش می‌گیرد، و روان تکیه گاهی محکم پیدا می‌کند. دانشمندان روان‌شناس و آنان که با مسائل روانی آشنایی دارند، می‌دانند که دعا بهترین غذا و دوای روح آدمی و نشاط بخش جان‌های خسته است، دعا دردهای درون را تسکین می‌بخشد و از فشار مصائب می‌کاهد. در اسلام از این دریافت فطری برای هدایت و راهنمایی بشر و برای تعلیم و تربیت او استفاده شده است. پیشوایان اسلام با دعاها و نیایش‌های مختلفی که از خود به یادگار گذاشته‌اند یک سلسله معارف و معتقدات صحیح را به پیروان خود آموخته‌اند، و نیز معالجاتی را برای بیماری‌ها و عقده‌های مرموز روان انسانها یاد کرده‌اند. یکی از دانشمندان در این باره چنین می‌نویسد: «یکی از ذخائر بزرگ علمی و تربیتی اسلام دعاهایی است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه ی هدی علیهم السلام به جای مانده است، زیرا مسائل توحید و الهیات، نبوت و امامت، نظام حکومت و زمامداری و اخلاق و حقوق مدنی و احکام و آداب مختلفه، همه در دعاهایی که برای ما به یادگار گذاشته‌اند مطرح شده است، به طوری که می‌توان گفت مجموعه‌ی دعاهای رسیده [صفحه ۲۷۳] مدرسه‌ی بزرگی است که در رشد فکری و ترقی روحی و اجتماعی مسلمانان اثری بزرگ دارد و تا مسلمانان این مدرسه را نبینند شخصیت اسلامی آنان کامل نخواهد شد». در میان دعاهایی که از پیشوایان گرامی ما به یادگار مانده صحیفه‌ی سجادیه از چهارمین امام، زین العابدین علیه‌السلام همچون آفتاب می‌درخشد. دانشمند بزرگ اهل تسنن و صاحب تفسیر الجواهر هنگامی که یک نسخه از صحیفه‌ی سجادیه از حوزه‌ی علمیه‌ی قم برای او ارسال شد و با این کتاب ارجمند مواجه گردید، درباره آن نوشت: «کتاب را با دست تکریم گرفتم و آن را کتابی یگانه یافتم که مشتمل بر علوم و معارف و حکمت‌هایی است که در غیر آن یافت نمی‌شود، حقا از بدبختی است که ما تاکنون به این اثر گرانبهای جاوید از میراث‌های نبوت و اهل بیت دست نیافته‌ایم، من هر چه در آن مطالعه و دقت می‌کنم می‌بینم که آن بالاتر از کلام مخلوق و پایین‌تر از کلام خالق است، راستی چه کتاب کریمی است، خدای شما را در برابر این هدیه پاداش بخشد، و موفق و مؤید بدارد». [۵۸] . برای آشنایی بیشتر با این کتاب پر ارج فهرست دعاهای آن را یادآور می‌شویم و سپس به ترجمه‌ی برخی از آنها می‌پردازیم: ۱- ستایش خدا ۲- درود بر محمد و خاندان او علیهم السلام ۳- درود بر فرشتگان حامل عرش ۴- طلب رحمت برای پیروان انبیاء ۵- دعای آن حضرت برای خود و دوستانش ۶- دعای صبح و شام ۷- دعای آن حضرت هنگامی که مهمی پیش می‌آمد یا حادثه‌ای رخ می‌داد و به هنگام اندوه ۸- در پناه بردن به خدا از ناملایمات و اخلاق ناپسند و کارهای زشت ۹- در اشتیاق به طلب

آمرزش ۱۰- در پناه بردن به خدای متعال ۱۱- دعای آن حضرت در طلب نیک فرجامی [صفحه ۲۷۴] ۱۲- در مقام اعتراف و طلب توبه. ۱۳- در طلب حاجت‌ها. ۱۴- در شکایت از ستمگران، هنگامی که ستمی به او می‌رسید یا از ستمگران کاری که دوست نمی‌داشت می‌دید. ۱۵- دعای آن حضرت هنگامی که بیمار می‌شد یا اندوه یا گرفتاری برایش پیش می‌آمد. ۱۶- در طلب گذشت از گناهان و عیب‌ها. ۱۷- دعای آن حضرت هنگامی که شیطان را به یاد می‌آورد و از او و دشمنی و مکر او به خدا پناه می‌برد. ۱۸- دعای آن حضرت هنگامی که رفع خطری می‌شد یا حاجتی که داشت به زودی برآورده می‌شد. ۱۹- در طلب باران پس از قحطی و خشکسالی. ۲۰- در طلب اخلاق ستوده و رفتار پسندیده (مکارم الاخلاق). ۲۱- دعای آن حضرت هنگامی که موضوعی او را اندوهگین می‌ساخت. ۲۲- دعا در هنگام سختی و مشقت و مشکل شدن کارها. ۲۳- در طلب عافیت و شکر بر آن. ۲۴- درباره‌ی پدر و مادرش. ۲۵- درباره‌ی فرزندانش. ۲۶- درباره‌ی همسایگان و دوستانش. ۲۷- درباره‌ی مرزداران ممالک اسلامی. ۲۸- دعای آن حضرت در حال پناه بردن به خدای متعال و اظهار ترس از او. ۲۹- دعا هنگام تنگ شدن روزی. ۳۰- در طلب کمک از خدای متعال برای پرداخت قرض. ۳۱- در ذکر توبه و طلب آن. ۳۲- دعا پس از نماز شب. ۳۳- در طلب خیر. ۳۴- دعای آن حضرت هنگامی که گرفتاری پیش می‌آمد یا کسی را به رسوایی گناه گرفتار می‌دید. [صفحه ۲۷۵] ۳۵- دعای آن حضرت در مقام رضا، در آن هنگام که به اهل دنیا و دنیاداران می‌نگریست. ۳۶- دعا در هنگامی که ابر و برق را می‌دید و صدای رعد را می‌شنید. ۳۷- در اعتراف به این که از عهده‌ی شکر نعمت‌های الهی نمی‌توان برآمد. ۳۸- در عذر خواهی از کوتاهی در ادای حقوق بندگان خدا. ۳۹- در طلب عفو و رحمت. ۴۰- دعای آن حضرت هنگامی که یاد مرگ می‌کرد و یا خبر مرگ کسی را می‌شنید. ۴۱- در طلب پرده‌پوشی و نگهداری از گناه. ۴۲- دعا هنگامی که قرائت قرآن را به پایان می‌برد. ۴۳- دعا هنگام نگاه کردن به ماه نو. ۴۴- دعای اول ماه رمضان. ۴۵- دعای وداع با ماه رمضان. ۴۶- دعای روزهای عید فطر و جمعه. ۴۷- دعای روز عرفه (نهم ذیحجه). ۴۸- دعای روزهای عید قربان و جمعه. ۴۹- دعای آن حضرت برای دفع مکر دشمنان. ۵۰- در ترس از خدا. ۵۱- در تضرع و زاری. ۵۲- اصرار در خواهش از خدای متعال. ۵۳- تواضع و کوچکی به پیشگاه الهی. ۵۴- طلب رفع اندوه‌ها. برای صحیفه‌ی سجادیه شرح‌های بسیاری به عربی و فارسی نوشته شده؛ مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب پر ارج الذریعه [۵۹] حدود هفتاد شرح بر صحیفه سجادیه را نام می‌برد. در میان این شرح‌ها، شرح سید علیخان کبیر [۶۰] و مختصر آن به نام تلخیص الریاض چاپ شده و در دسترس است. و نیز دانشمندان شیعه در گذشته ترجمه‌های گوناگونی بر صحیفه‌ی سجادیه نگاشته‌اند که فقط برخی از آنها چاپ شده است. [صفحه ۲۷۶] در سالهای اخیر نیز برخی از نویسندگان معاصر صحیفه‌ی سجادیه را به زبان فارسی ترجمه کرده‌اند و ما ذیلاً برخی از این ترجمه‌ها را که چاپ شده نام می‌بریم: ۱- ترجمه‌ی مرحوم حاج شیخ ابو الحسن شعرانی. ۲- ترجمه‌ی مرحوم حاج شیخ مهدی الهی قمشه‌ای. ۳- ترجمه‌ی فیض الاسلام. ۴- ترجمه‌ی جواد فاضل. ۵- ترجمه‌ی صدر بلاغی. اینک ترجمه‌ی برخی از دعاهای «صحیفه‌ی سجادیه»: در دعای هشتم چنین می‌خوانیم: «بار خدایا! به تو پناه می‌برم از طغیان حرص و سرکشی خشم، و غلبه‌ی حسد، و کمبود شکیبایی، و کمی قناعت، و از بدخویی و فشار شهوت، و چیره شدن تعصب، و پیروی هوس، و سرپیچی از هدایت، و خواب غفلت، و کوشیدن بیش از حاجت، و برگزیدن باطل بر حق و پافشاری بر گناه و کوچک شمردن گناه، و بزرگ شمردن طاعت و رقابت و همسری کردن با توانگران و خوار شمردن تهیدستان، و بدرفتاری با زیردستان، و ناسپاسی به کسی که به ما نیکی کرده است، و از آنکه ستمگری را کمک کنیم و یا در یاری ستمدیده‌ای کوتاهی نماییم، و یا آنچه حق ما نیست بخواهیم، و یا ندانسته در علم دین چیزی بگوییم. پناه می‌بریم به تو از آنکه قصد خیانت به کسی داشته باشیم، و یا به کردار خود ببالیم و آرزوی دور و دراز نماییم، و پناه می‌بریم به تو از بدی باطن، و از ناچیز شمردن گناه کوچک و از آنکه شیطان بر ما چیره گردد یا روزگار ما را به بلاها گرفتار سازد یا سلطان بر ما ستم کند. پناه می‌بریم به تو از زیاده روی و اسراف و از نداشتن (روزی) به قدر کفایت، و پناه می‌بریم به تو از شماتت دشمنان و نیاز به امثال و اقران و زیستن در سختی، و مردن بدون آمادگی و

به طور ناگهان و پناه می‌بریم به تو از حسرت بزرگ و مصیبت عظیم، و بدترین بدبختی و بدی عاقبت، و محرومیت از پاداش نیک و گرفتاری به عذاب. پروردگارا بر محمد و آلش درود فرست، و من و همه‌ی مردان و زنان با ایمان را به رحمت خودت از همه‌ی این بدی‌ها در پناه گیر. یا ارحم الراحمین». در دعای بیستم می‌خوانیم: [صفحه ۲۷۷] «بار خدایا بر محمد و آلش درود فرست، و ایمانم را به کامل‌ترین ایمان برسان، و یقینم را بهترین یقین قرار ده و نیتم را به بهترین نیت‌ها و عملم را به بهترین اعمال منتهی ساز. بار خدایا! به لطفت نیتم را کامل کن، و یقینم را به آنچه نزد تو است استوار بدار، و به قدرت خود آنچه از من تباه شده اصلاح فرما. بار خدایا! به محمد و آلش درود فرست و آنچه اندیشه مرا به خود مشغول می‌دارد تو خود کفایت کن، و مرا به آنچه فردای قیامت از من پرسش خواهی کرد وادار، و اوقاتم را در آن چه مرا برای آن آفریده‌ای فارغ ساز، و مرا بی‌نیاز گردان، و روزیت را بر من وسعت ده و به ناسپاسی و خودپرستی مبتلایم مفرما، و عزیزم گردان و به تکبر مبتلایم مکن، و مرا توفیق عبادت ده و عبادتم را با خودپسندی تباه مساز، و برای مردم به دست من خیر و نیکی جاری ساز و آن کار نیک را به منت نهادن بر آنها باطل مکن، و اخلاق عالی به من عطا کن، و مرا از فخر فروشی نگاهدار. بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و رتبه‌ی مرا در میان مردم بالا مبر مگر آنکه به همان اندازه نزد خودم پایین آوری، و عزت آشکاری برایم ایجاد مفرما مگر آنکه در باطن به همان اندازه مرا نزد خود خوار سازی. بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا به هدایت شایسته‌ای که تغییر ندهم، و راه حقی که از آن منحرف نشوم، و نیت درستی که در آن تردید نکنم برخوردار فرما. هماره تا عمرم در بندگی و طاعت تو می‌گذرد مرا زنده بدار، و هرگاه زندگیم چراگاه شیطان گشت مرا به سوی خود ببر (جانم را بگیر) پیش از آن که تنفر و دشمنیت بر من رو آورد، یا خشمت بر من استوار شود. پروردگارا هیچ صفت ناپسندی را در من فرو مگذار جز آنکه اصلاح کنی، و نه هیچ عیبی را که بر آن نکوهش شوم جز آنکه آن را نیکو سازی و نه خصلت نیک ناقصی جز آنکه آن را کامل فرمایی. بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و برایم کین دشمنان را به مهر، و حسد ستمکاران را به نیک خواهی، و بدگمانی بندگان شایسته‌ات را درباره من به اعتماد و نیک اندیشی، و دشمنی نزدیکان را به دوستی، و بدرفتاری خویشان را به نیکوکاری، و واگذاشتن بستگان را به یاری و مددکاری، و چاپلوسی دوستان دروغین را به اخلاص، و قهر معاشران را به آمیزش و معاشرتی خوش، و تلخی ترس از ستمگران را به شیرینی امنیت تبدیل فرما. بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا بر آنکه بر من ستم کند دستی توانا، و [صفحه ۲۷۸] بر آنکه بر من ستیزه جوید زبانی گویا، و بر کسی که با من دشمنی ورزد پیروزی ده، و بر آن کس که زبون و خوارم خواهد توانایی مرحمت کن، و از آنکه آزار من جوید رهایی بخش، و به فرمانبری از کسی که مرا به راستی و درستی وا می‌دارد و به پیروی از آنکه مرا راهنمایی می‌کند موفق ساز. بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا یاری کن تا با کسی که به من خیانت کرده با خیرخواهی مقابله کنم، و آن کس را که از من دوری گزیده است به نیک پاداش دهم، و به آنکه مرا محروم داشته با بخشش عوض دهم، و آن را که از من بریده با پیوستن تلافی کنم، و آن را که از من بدگویی کرده به نیکی یاد کنم، و خوبی را سپاس گذارم، و از بدی چشم فرو پوشم. بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا به زیور شایستگان بیارای، و با زینت پرهیزکاران بپوشان: در گسترش عدل، و فرو خوردن خشم، و خاموش ساختن [آتش] فتنه و عداوت، و جمع آوری دلهای پراکنده، و اصلاح میان مردم، و فاش ساختن نیکی‌های مسلمانان و پوشاندن عیب آنان، و نرم خویی، و فروتنی، و خوش رفتاری، و وقار و متانت، و خوش خلقی، و پیشی گرفتن در نیکوکاری...». [صفحه ۲۷۹]

رساله‌ی حقوق

یکی دیگر از آثار پر ارجی که از امام سجاد علیه‌السلام به جای مانده رساله‌ی حقوق است که در کتابهای کهن دانشمندان شیعه از آن یاد شده و همه‌ی آن در کتاب تحف العقول و نیز کوتاه شده‌ی آن در کتاب‌های من لا یحضره الفقیه و خصال و امالی نقل شده

است، و ما اینک ترجمه‌ی تقریبی بخش عمده‌ی آن را می‌آوریم: - حق خدا: حق خدای بزرگ بر تو آن است که او را بپرستی، و بدو شرک نورزی، و چون به اخلاص چنین کنی خداوند کار دنیا و آخرتت را کفایت فرماید. - حق نفس: حق نفس تو بر آن است که آن را در طاعت خدای بزرگ به کار گیری. - حق زبان: بازداشتن آن از دشنام است، و عادت دادن آن بر گفتار نیک، و خودداری از سخنی که در آن سودی نیست، و نیکی به مردم و گفتن خوبی‌های آنان. - حق گوش: بازداشتن آن از شنیدن غیبت است و نیز از شنیدن آنچه حلال نیست. [مانند موسیقی حرام و...] - حق چشم: بازداشتن آن است از آنچه دیدنش حلال نیست [مانند نگاه به نامحرم و برخی فیلمها]، و عبرت گرفتن با آن. - حق دست: آن است که آن را در آن چه حلال نیست به کار نبری. - حق پا: آن است که با آن به جاهایی که حلال نیست نروی؛ چه، با آن دو پا بر صراط می‌ایستی، پس بنگر تو را نلغزاند تا در آتش افتی. [صفحه ۲۸۰] - حق شکم: آن است که آن را ظرف حرام نسازی، و زیاده بر سیری نخوری. - حق عورت: آن است که آن را از زنا و فحشاء نگاهداری، و از نگاه مردمان بپوشانی. - حق نماز: آن است که بدانی نماز به درگاه خدا رفتن است، و در آن حال در حضور خدای بزرگ ایستاده‌ای، و اگر این را بدانی همچون بنده‌ای حقیر و کوچک می‌ایستی و با دل خویش به او روی می‌کنی، و نماز را چنانکه شایسته است به جا می‌آوری. - حق حج: آن است که بدانی این کار به درگاه خدا رفتن و فرار به سوی او از گناهان است، و وسیله‌ی پذیرش توبه‌ی تو و انجام فریضه‌ای است که خداوند بر تو واجب ساخته. - حق روزه: آن است که بدانی روزه پرده‌ای است که خدای بزرگ بر زبان و گوش و چشم و شکم و عورت تو کشیده، تا به وسیله‌ی آن تو را از آتش حفظ کند، و اگر روزه را واگذاری پرده‌ی خدا را بر خویش پاره کرده‌ای. - حق صدقه: آن است که بدانی آن ذخیره‌ی تو نزد پروردگارست، و سپرده‌ای است که نیازی به گواه بر آن نداری؛ اگر این را بدانی اطمینانت به آنچه در پنهان به خدا می‌سپاری بیشتر خواهد بود از آنچه در آشکار به ودیعت می‌دهی. و باید بدانی که صدقه در دنیا بلاها و بیماری‌ها را از تو باز می‌دارد و در آخرت آتش دوزخ را. - حق قربانی: آن است که به آن خدای بزرگ را بخواهی نه آفریدگان را، و به وسیله‌ی آن جز رحمت خدا و نجات خود را در رستاخیز نخواهی. - حق معلم: بزرگ داشتن اوست، و مؤدب بودن در مجلس او، و نیکو گوش کردن سخن او، و روی آوردن به او، و باید صدای خویش بر او بلند نکنی، و اگر کسی از او چیزی پرسد تو پاسخ ندهی تا او پاسخ دهد، و در مجلس او با کسی سخن نگویی و نزد او کسی را غیبت نکنی و اگر بد او را نزد تو بگویند از او دفاع کنی، و زشتی‌های او را بپوشانی، و خوبی‌هایش را آشکار سازی، و با دشمنش همنشین نشوی، و دوست او را دشمن نباشی؛ پس اگر بدین وظایف عمل کنی فرشتگان گواهی می‌دهند که تو برای خدا قصد او کرده‌ای و دانش او آموخته ای نه برای مردم. - حق دانش آموز: حق آنان که از تو دانش می‌آموزند آن است که بدانی خدای بزرگ با دانشی که به تو داده و گنجهای آن را بر تو گشوده تو را سرپرست آنان قرار داده است؛ پس اگر مردمان را نیک بیاموزی، و بر آنان درشتی نکرده و خشمگین نشوی [صفحه ۲۸۱] خدا فضل خویش را بر تو افزون سازد، و اگر مردم را از دانش خود بازداشتی یا با آنان درشتی کردی، بر خداست که روشنایی دانش را از تو باز گیرد و تو را از نظرها بیاندازد. - حق زن (همسر): حق همسر تو آن است که بدانی خدا او را وسیله‌ی آسایش و انس تو قرار داده، و باید بدانی که این نعمت خداست برتو؛ پس او را گرامی بدار و با او مدارا کن. اگرچه حق تو بر او واجب‌تر است؛ ولی بر تو لازم است که به او مهربان باشی... - حق مادر: آن است که بدانی تو را در جایی حمل کرد (شکم) که دیگری حمل نمی‌کند، و از میوه‌ی دل خویش (خون) به تو داد که دیگری نمی‌دهد، و تو را با همه‌ی اعضای خود نگاهداری کرد، و باکی نداشت که خود گرسنه بماند و تو را سیر کند، و تشنه بماند و تو را سیراب سازد، و برهنه بماند و تو را بپوشاند، خود در آفتاب باشد و تو را در سایه گذارد، به خاطر تو بی خوابی کشید و از سرما و گرما نگاهت داشت، تا برای او بمانی، پس جز به یاری خدا و توفیق او توانایی سپاس او را نخواهی داشت. حق پدر: آن است که بدانی او بنیاد توست، و اگر او نبود تو نبودی، پس هر گاه در خود چیز پسندیده‌ای دیدی بدان پدرت اصل آن نعمت است و خدا را سپاس گزار و او را نیز بدین مقدار سپاسگزار باش. - حق فرزند: آن

است که بدانی او از توست، و در نیک و بد دنیا وابسته‌ی به توست، و تو مسئول تربیت و راهنمایی او نسبت به پروردگار و کمک به او در فرمانبرداری از دستورات الهی هستی. پس در کار او چون کسی باش که می‌داند بر نیکوکاری به او پاداش می‌یابد و بر بدرفتاری با او کیفر می‌شود. - حق برادر: آن است که بدانی او دست تو و عزت تو و نیروی توست، او را سلاحی برای نافرمانی خدا و ابراز ستم بر آفریدگان قرار مده، و در مقابل دشمن یاریش کن و خیرخواهش باش، و اگر در راه اطاعت غیر خدا قدم زند خدا را از او بزرگ‌تر و گرامی‌تر دار. - حق نیکوکار بر تو: آن است که سپاسگزارش باشی، و نیکی او را به یاد داری. و خوبی او را بگویی و میان خود و خدا او را خالصانه دعا کنی، تا با این کار در نهان و آشکار سپاس او را به جای آورده باشی، آنگاه اگر روزی توانایی پاداش او داشتی او را پاداش دهی. [صفحه ۲۸۲] - حق امام نماز جماعت: آن است که بدانی او سفارت میان تو و خدای بزرگ را به عهده گرفته و از جانب تو سخن می‌گوید، و تو از جانب او سخن نمی‌گویی، و او تو را دعا می‌کند و تو او را دعا نمی‌کنی، و هرگاه نماز او نقصی داشته باشد به عهده‌ی اوست، و اگر تمام و بی نقص باشد شریک او هستی، و او را بر تو بیشی نیست. پس جان تو را به جان خویش و نماز تو را به نماز خود نگاه داشته است، او را بدین مقدار سپاسگزار باش. - حق همنشین: حق همنشین تو آن است که با او نرمی کنی و در گفتگوی با وی انصاف دهی، و از جای خود بی‌اجازه‌ی او برنخیزی ولی آن کس که نزد تو می‌نشیند می‌تواند بی اجازه‌ی تو برخیزد، و لغزش‌های او را فراموش کنی، و نیکی‌های او را از یاد نبری، و جز خیر به او نگویی. - حق همسایه: رعایت حقوق اوست در غیاب او، و گرامی داشتن او در حضورش و یاری او اگر ستمدیده باشد، و باید عیب او را مجویی، و اگر از او بدی دیدی بپوشانی، و اگر نصیحت پذیر باشد او را اندرز دهی و به هنگام سختی او را وا مگذاری، و از لغزش او درگذری، و گناه او را ببخشی و با بزرگواری با او معاشرت کنی... - حق دوست: آن است که با او به انصاف و کرم مصاحبت کنی و چنان که تو را گرامی می‌دارد و او را گرامی بداری که در این کار بر تو پیشی نگیرد و اگر پیشی گیرد او را پاداش دهی، و بر او چنان مهربان باشی که او بر تو مهربان است و اگر آهنگ گناهی کند او را از آن بازداری، و بر او رحمتی باشی نه عذابی. - حق شریک: آن است که اگر غائب باشد کفایت او کنی، و اگر حاضر باشد رعایت وی نمایی، مخالف او حکم نکنی، و بی مشورت او کاری انجام ندهی، و مال او را محفوظ بداری، و در اندک و بسیار آن خیانت نکنی، چه تا آن هنگام که دو شریک به یکدیگر خیانت نکنند دست خدا با آن‌هاست. - حق مال: آن است که جز از حلال آن را بدست نیاوری، و جز در راه حلال مصرف نکنی، و کسی را که سپاسگزار تو نیست بر خود مقدم نداری، و در مال خودت به اطاعت پروردگار کار کنی، و بر آن بخل نورزی تا حسرت و پشیمانی و وبال آن دامنگیرت نشود. - حق وامخواه: آن است که اگر داری بپردازی، و اگر نداری او را با گفتار نیک خشنود سازی، و به نیکویی و نرمی جواب دهی و رد نمایی. [صفحه ۲۸۳] - حق معاشر: حق آن کس که با تو معاشرت کند آن است که او را فریب ندهی و با او نیرنگ نبازی، و در کار او از خدا بپرهیزی. - حق خصم بر تو: حق خصمی که بر تو ادعا کند آن است که اگر ادعایش درست است شاهد او بر خود باشی و بر او ستم نکنی، و حق او بدهی، و اگر ادعایش نادرست است با او مدارا کنی و جز به مدارا رفتار نکنی و در کار او پروردگار خود را به خشم نیاوری. - حق تو بر خصم: حق خصمی که تو بر او ادعا کنی آن است که اگر در دعوی خود راستگویی؛ با او به نیکی سخن بگویی و حق او انکار نکنی، و اگر ادعای تو درست نیست از خدا بپرهیزی و توبه کنی و ادعای خود را پس بگیری. - حق کسی که با تو مشورت می‌کند: آن است که اگر می‌دانی او را راهنمایی کنی و اگر نمی‌دانی او را به کسی که می‌داند رهبری نمایی. - حق کسی که با مشورت می‌کنی: آن است که اگر رای او با تو موافق نیست به او تهمت نزنی، و اگر موافق توست خدای را سپاس گویی. - حق نصیحت خواه: حق آن کس که از تو پند خواهد آن است که او را پند دهی و با او به مهربانی و مدارا رفتار کنی. - حق پندگو: آن است که با او فروتنی کنی، و سخنش را بشنوی، اگر درست می‌گوید خدای را سپاس گویی و اگر درست نگوید به او مهربانی کنی و به او تهمت نزنی... - حق بزرگتر از تو: احترام اوست به خاطر سن او و بزرگداشت او به خاطر پیشی وی در اسلام، و باید با او ستیزه نکنی و

پیش از او بـه راه نیفـتی، و پیشـاپیش او نروی... - حـق کوچکـتر از تـو: مهربـانی بر اوسـت بـه هنگـام آمـوزش او، و بخشـیدن او، و پوشانـدن عیب او، و مـدارای بـا او و کمـک به او. - حـق سائـل: حـق کسـی که از تـو چیزی می‌خوانـد بخشـیدن به اوست به میزان نیازمنـدی او. - حق مسئول: حق آن کس که از او چیزی بخواهی آن است که اگر بدهـد با سپاسـگزاری از او بپـذیری، و اگر نداد عذر او را قبول کنی. [صـفحه ۲۸۴] - حق شاد کننـده‌ی تو: حق آن کس که برای خـدا تو را شاد سازد آن است که نخست خدا را شکر کنی و آنگاه او را سپاس گویی. - حق بـدی کننـده‌ی به تو: آن است که بر او ببخشـی، ولی اگر می‌دانی که بخشـش به زیان اوست (او را به کارهای بد تشویق می کند) سزای بدی او را بدهی، خدا می‌فرماید: «فمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل: اگر کسـی پس از سـتم دیـدن به انتقـام برخیزد بر او گناهی نیست». [۶۱] . - حـق هم کیش: حـق اهـل دین تـو آن است که در دل سلامت و رحمت برای آنان بخواهی، و با بدکارانشان مدارا کنی و به نرمی در صدد اصـلاحشان بر آیی، و نیکوکارانشان را سپاس گویی، و آزاری به ایشان نرسانی و آنچه برای خود دوست می‌داری برای آنان نیز دوست بداری و آنچه خوش نداری برای آنان نیز نخواهی، و پیرانشان را چون پـدر و جوانانشان را چون برادر و پیر زنانشان را چون مادر و کودکانشان را چون فرزنـد خویش بدانی. - حق کافرانی که در پناه اسـلام هسـتند: آن است که آنچه خدای بزرگ از آنان می‌پذیرد بپذیری و تا هنگامی که به عهد خود وفا می کننـد بر ایشـان سـتم نکنی. امام بزرگوار حضـرت زین العابـدین علیه‌السـلام بنا به مشـهور در بیست و پنجم محرم سال نود و پنج هجری در پنجـاه و هفت سالگی پس از یک زنـدگی سراسـر رنـج و مبارزه و تحمل و تحول، با دسـتور سـتمگر اموی ولیـد بن عبد الملک و به وسـیله‌ی هشام بن عبـد الملک مسـموم و شـهید شـد [۶۲] و هم اکنون آرامگـاهش در قبرسـتان بقیع کنـار قبر امـام دوم حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام زیارتگاه شیعیان جهان است.

قصیده‌ی فرزدق

اینـک اصل قصـیده‌ی فرزدق را که پیشتر بـدان اشاره نمودیم ذکر می کنیم و سـپس به ترجمه‌ی تقریبی آن می‌پردازیم: ۱- یا سائلی این حل الجود و الکرم عنـدی بیان اذا طلابه قدموا ۲- هـذا الذی تعرف البطحاء و طأته و البیت یعرفه و الحل و الحرم [صـفحه ۲۸۵] ۳- هـذا ابن خیر عباد الله کلهم هـذا التقی النقی الطاهر العلم ۴- هـذا الذی احمد المختار والده صـلی علیه الهی ما جری القلم ۵- لو یعلم الرکن من ذا جاء یلثمه لخر یلثم منه ما وطی القدم ۶- هذا علی رسول الله والده امست بنور هداه تهتدی الامم ۷- هذا الذی عمه الطیـار و المقتول حمزه لیث حبه قسم ۸- هذا ابن سـیده النسوان فاطمه و ابن الوصی الذی فی سیفه سقم ۹- اذا رأته قریش قال قائلها الی مکـارم هـذا ینتهی الکرم ۱۰- ینمی الی ذروهٔ العز الـتی قصـرت عن نیلهـا عرب الاسـلام و العجم ۱۱- و لیس قولک: «من هـذا» بضـائره العرب تعرف من انکرت و العجم ۱۲- یغضـی حیاء و یغضـی من مهابته فما یکلم الا حین یبتسم ۱۳- ینشق ثوب الدجی عن نور غرته کالشـمس تنجاب عن اشراقها الظلم ۱۴- ما قال لا قط الا فی تشـهده لو لا التشـهد کانت لاوه نعم ۱۵- مشتقهٔ من رسول الله نبعته طابت مغارسه و الخیم و الشیم ۱۶- حمال اثقال اقوام اذا فدحوا حلو الشمائل تحلو عنده نعم ۱۷- ان قال قال بما تهوی جمیعهم و ان تکلم یوما زانه الکلم ۱۸- هذا ابن فاطمه ان کنت جاهله بجده انبیاء الله قد ختموا ۱۹- الله شرفه قدما و عظمه جری بذاک له فی لوحه القلم ۲۰- من جـده دان فضل الانبیاء له و فضل امته دانت له الامم ۲۱- عم البریهٔ بالاحسان و انقشـعت عنها العمایه و الاملاق و الظلم ۲۲- کلتا یدیه غیاث عم نفعهما تستو کفان و لا یعروهما عدم ۲۳- سـهل الخلیقهٔ لا تخشی بوادره یزینه خصلتان الحلم و الکرم ۲۴- لاـ یخلف الوعـد میمون نقیبته رحب الفناء اریب حین یعترم ۲۵- من معشـر حبهم دین و بغضـهم کفر، و قربهم منجی و معتصم ۲۶- یستدفع السوء و البلوی بحبهم و یستزاد به الاحسان و النعم ۲۷- مقدم بعد ذکر الله ذکرهم فی کل بدء و مختوم به الکلم ۲۸- ان عـد اهـل التقی کـانوا ائمتهم او قیـل من خیر اهل الارض؟ قیل هم ۲۹- لاـ یسـتطیع جواد بعـد جودهم و لا یـدانیهم قوم و ان کرموا [صفحه ۲۸۶] ۳۰- هم الغیوث اذا ما ازمهٔ ازمت و الاسد اسد الشـری و البأس محتدم ۳۱- یأبی لهم ان یحل الذم ساحتهم خیم کریم و

أید بالندی دیم ۳۲- لا یقبض العسر بسطامن اکفهم سیان ذلک ان أثروا و ان عدموا ۳۳- ای القبائل لیست فی رقابهم لاولیهٔ هذا اوله نعم ۳۴- من یعرف الله یعرف اولیته فالدین من بیت هذا ناله الامم ۳۵- بیوتهم فی قریش یستضاء بها فی النائبات و عند الحکم ان حکموا ۳۶- فجده من قریش فی ارومتها محمد و علی بعده علم ۳۷- بدر له شاهد و الشعب من احد و الخندقان و یوم الفتح قد علموا ۳۸- و خیبر و حنین یشهدان له و فی قریظهٔ یوم صیلم قتم ۱- ای پرسشگر که از من جایگاه جود و بزرگواری را پرسیدی. پاسخ روشن آن نزد من است آنگاه که جویندگان آن بیایند. ۲- این کسی است که سرزمین مکه جای پایش را می‌شناسد. و خانه‌ی کعبه و حرم خداوند و سرزمین‌های بیرون از حرم نیز او را می‌شناسند. ۳- این فرزند بهترین بندگان خداست. این پرهیزکار و بر کنار از آلایش و پاکیزه و سرشناس است. ۴- این آن کسی است که پیامبر برگزیده «احمد» پدر او است، که خداوند هماره بر او درود فرستد. ۵- اگر رکن می‌دانست چه کسی برای بوسیدن او آمده است بی تاب خود را بر زمین می‌افکند تا خاک پای او را ببوسد. ۶- نام این بزرگوار علی است و پیامبر خدا پدر اوست که به روشنی هدایت او امتها راهنمایی می‌شوند. ۷- این کسی است که عمویش جعفر طیار و عموی دیگرش حمزه‌ی شهید است، همان شیرمردی که به دوستی او سوگند می‌خورند. ۸- این فرزند سرور بانوان فاطمه است. و فرزند وصی پیامبر، همان که در شمشیرش برای کفار و مشرکین مرگ نهفته بود. ۹- هنگامی که قریش او را می‌بینند، اعتراف می‌کنند که کرامتها به کرامت او پایان پذیرفته است؛ (و هرگز از لحاظ کرامت برتر از او تصور نمی‌شود). ۱۰- او وابسته به بالاترین عزتی است که دست عرب و عجم از رسیدن بدان کوتاه است. [صفحه ۲۸۷] ۱۱- ای هشام! این کار تو که وانمود می‌کنی او را نمی‌شناسی و می‌پرسی: «این کیست؟» به شخصیت او زیانی نمی‌رساند. زیرا عرب و عجم او را که تو انکار می‌کنی می‌شناسد. ۱۲- از حیا چشم خویش را فرو می‌خواباند و از هیبت او چشمها فرو می‌خوابد. کسی با او نمی‌تواند سخن بگوید مگر در حالی که او تبسم کند. ۱۳- پرده‌ی تاریکی از نور پیشانی او پاره می‌شود؛ همچون آفتاب که از درخشیدنش تاریکی‌ها پراکنده می‌گردد. ۱۴- چنان سخاوتمند است که هرگز جز در تشهد «لا» نگفته است. اگر در مقام شهادت به یگانگی خداوند نبود آنجا نیز «لا» نمی‌گفت و «آری» می‌گفت. ۱۵- بنیاد او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، رستنگاهش پاکیزه و پرورشش پاک و خوی او نیکوست. ۱۶- برنده‌ی بارهای گران گروههاست گاهی که بر آنها سنگین و توانفرسا باشد. ۱۷- اگر چیزی بگوید چنان است که همه می‌پذیرند، و سخنش زینت بخش او است. ۱۸- اگر او را نمی‌شناسی این فرزند فاطمه است که پیامبران خدا به جد او پایان یافتند. ۱۹- خداوند او را از عهد باستان بزرگ و گرامی ساخته، و قلم الهی بر لوح محفوظ برای او چنین نوشته است. ۲۰- کسی است که فضائل انبیاء در برابر فضائل جد او کوتاه است. و امت جد او نیز از امتهای دیگر برترند. ۲۱- بخشش او همه‌ی آفریدگان را فرا گرفته و گمراهی و گرسنگی و تاریکی‌ها از ایشان پراکنده شده است. ۲۲- دو دست او ابر رحمتی است که سودش به همگان می‌رسد، عطا می‌ریزد و نیستی آنها را در بر نمی‌گیرد. ۲۳- نرم خویی که تندی و خشونت در او نیست. دو خصلت او را می‌آراید: بردباری و بزرگواری. ۲۴- هرگز خلف وعده نمی‌کند و وجودش مبارک است. آستان خانه‌اش وسیع است؛ (در خانه‌اش به روی همه باز است). ۲۵- او از گروهی است که دوستی آنان دین و دشمنی‌شان کفر، و نزدیکی به آنان باعث نجات و رستگاری است. ۲۶- هر فتنه و شری به محبت ایشان رانده می‌شود. و بخشش و نیکویی به او افزایش می‌پذیرد. ۲۷- در آغاز و پایان هر سخن پس از نام خدا نام ایشان برده می‌شود. ۲۸- اگر پرهیزکاران یاد شوند ایشان پیشوایان پرهیزکارانند، و اگر بپرسند بهترین مردم روی [صفحه ۲۸۸] زمین کیانند در پاسخ، ایشان معرفی می‌شوند. ۲۹- هیچ بخشنده‌ای پس از بخشش ایشان بخشنده شمرده نمی‌شود و هیچ قومی اگر چه کریم و جوانمرد باشد به ایشان نمی‌رسند. ۳۰- آنان چون قحطی در رسد باران‌های سودمندند، و چون آتش جنگ افروخته شود شیران بیشه‌اند. ۳۱- نکوهش، هرگز بر ساحت ایشان فرود نمی‌آید؛ اخلاقی بزرگوار دارند و دستهایشان همچون باران مداوم عطاریز است. ۳۲- نداشتن، هرگز بخشش دستهایشان را کم نمی‌کند؛ برای ایشان مساوی است که داشته باشند یا نداشته باشند. ۳۳- کدام قبیله است که بر گردنش از گذشتگان این بزرگوار یا از خود او نعمتی نباشد. ۳۴-

هر کس خدا را می‌شناسد پدران این بزرگوار را نیز می‌شناسد؛ مردم دین و هدایت را از خانه‌ی این بزرگوار به دست آورده‌اند. ۳۵- در میان قریش تنها از خانه‌های ایشان برای رفع گرفتاری‌ها استمداد می‌جویند، و نیز به هنگام قضاوت اگر ایشان حکمی بکنند. ۳۶- نیای او، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از قریش است، و جد دیگر او امیر مؤمنان علی است که پس از پیامبر امام و نشانه‌ی هدایت است. ۳۷- جنگ بدر شاهد اوست و دره‌ی احد، و جنگ خندق، و روز فتح مکه، و این‌ها را همه دانستند. ۳۸- و خیبر و حنین برای او گواهی می‌دهند، و نیز جنگ با بنی قریظه در آن روز سخت توانفرسا. در پایان با درود فراوان بر روان فرزدق این یادآوری را شایسته می‌دانیم که اگر چه این قصیده را بسیار شیوا و همراه با فداکاری و در موقعیت حساسی سرود و به حق باید گفت با این کار جهادی بزرگ کرد و خطری عظیم را بر خویشتن خرید و مردانه از حق و حقیقت دفاع نمود؛ اما آنچه گفته تنها گوشه‌ای از فضایل امام و خاندان گرامی اوست، چه، می‌دانیم آسمان را با گام نتوان پیمود و دریا را با جام نتوان پیمانه کرد. پس آنچه فرزدق فرموده است مشتی است از خروارها بلکه دانه‌ای از انبارها. و السلام علی من اتبع الهدی

پاورقی

[۱] مسارالشیعه، شیخ مفید، ص ۳۴، چاپ ۱۳۱۵ هجری قمری.

[۲] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۷، چاپ آخوندی.

[۳] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۴.

[۴] ارشاد شیخ مفید، ض ۲۴۰، چاپ آخوندی.

[۵] امالی شیخ صدوق، ص ۱۳۳، چاپ قدیم.

[۶] ارشاد شیخ مفید، ص ۲۴۲، چاپ آخوندی.

[۷] تذکرة الخواص ابن جوزی، ص ۱۸۴، چاپ فرهاد میرزا.

[۸] ارشاد شیخ مفید، ص ۲۳۸، چاپ آخوندی.

[۹] خصال شیخ صدوق، ص ۵۱۷، چاپ غفاری.

[۱۰] استلام: لمس کردن با دست یا با لب.

[۱۱] صله: جایزه و پولی است که بزرگان در برابر مدح به شاعران می‌دادند.

[۱۲] مستفاد از امالی سید مرتضی، ج ۱، ص ۶۹، چاپ ۱۳۷۸؛ اصل قصیده‌ی فرزدق و ترجمه‌ی آن را در پایان این بخش ببینید.

[۱۳] احتجاج طبرسی، ص ۱۶۶، چاپ نجف، ۱۳۵۰ هجری قمری.

[۱۴] سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۴۲.

[۱۵] لهوف ابن طاووس، ص ۱۴۴، چاپ ۱۳۱۷، هجری قمری.

[۱۶] تذکرة الخواص، ص ۱۴۹، چاپ فرهاد میرزا.

[۱۷] سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

[۱۸] سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۲۶.

[۱۹] سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۰.

[۲۰] سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

[۲۱] احتجاج طبرسی، ص ۱۶۷، چاپ نجف، ۱۳۵۰ هجری قمری.

[۲۲] کامل بهائی، ج ۲، ص ۳۰۰.

[۲۳] نفس المهموم محدث قمی، ص ۲۸۴، چاپ اسلامیه.

[۲۴] اشاره به داستان نصب حجر الاسود به دست پیامبر، ۳۵ سال پس از عام الفیل.

[۲۵] اشاره به داستان معراج پیامبر.

[۲۶] کامل بهائی، ج ۲، ص ۳۰۰.

[۲۷] کامل بهائی، ج ۲، ص ۳۰۲ – ۳۰۰ با اختصار.

[۲۸] ارشاد شیخ مفید، ص ۲۲۶.

[۲۹] تذکرة الخواص، ص ۱۸۳، چاپ فرهاد میرزا.

[۳۰] طبقات، ج ۵، ص ۱۵۷، چاپ لندن.

[۳۱] لهوف ابن طاووس، ص ۱۲۸، چاپ ۱۳۱۷ هجری قمری.

[۳۲] کافی، ج ۷، ص ۵۶.

[۳۳] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۰۳.

[۳۴] البدایهٔ و النهایهٔ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۲۱، چاپ اول.

[۳۵] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۳۰.

[۳۶] تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۱۲، چاپ ۱۳۸۳.

[۳۷] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۴۸ به بعد.

[۳۸] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۲۱ – ۵۲۲.

[۳۹] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۸۷.

[۴۰] کافی، ج ۵، ص ۳۴۴.

[۴۱] تذکرة الخواص، ص ۱۸۳.

[۴۲] تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۳.

[۴۳] تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۱۷۸، چاپ لندن.

[۴۴] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۱۱، چاپ نجف.

[۴۵] احتجاج طبرسی، ص ۱۷۱، چاپ نجف، ۱۳۵۰ هجری قمری.

[۴۶] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۴، چاپ ۲۰ جلدی.

[۴۷] رجال شیخ طوسی، ص ۸۱ به بعد.

[۴۸] رجال کشی، ص ۱۱۹، چاپ دانشگاه مشهد.

[۴۹] رجال کشی، ص ۴۸۵.

[۵۰] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۱۱.

[۵۱] «شقی بن کسیر» یعنی «بدبخت فرزند شکسته» و «سعید بن جبیر» یعنی «نیکبخت فرزند جبران یافته» حجاج با این تعبیر می‌خواست سعید را تحقیر کند.

[۵۲] رجال کشی، ص ۱۱۹.

[۵۳] سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۹.

[۵۴] سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۵.

[۵۵] سوره‌ی طه، آیه‌ی ۵۵.

[۵۶] روضات الجنات؛ چاپ دوم قدیم، ص ۳۱۰، با اختصار.

[۵۷] رجال کشی، ص ۱۱۹.

[۵۸] به خاتمه‌ی ترجمه‌ی صحیفه‌ی سجادیه چاپ آخوندی مراجعه شود.

[۵۹] الذریعة، ج ۱۳، ص ۳۴۵ به بعد.

[۶۰] از دانشمندان شیعه در قرن ۱۱ هجری.

[۶۱] سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۴۱.

[۶۲] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۱۱.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».